

رحیمه توفی

ای زن!

دفتر شعر  
(دوم)

چاپ اول (۲۰۰۸ / ۵ / ۱۶)

چاپ دوم (۲۰۱۴ / ۱ / ۲۴)

۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱



به:

مینا

اسطوره مبارزه و مقاومت



آنچه در این دفتر هست

- ۶ « شعر دوری از میهن ... » از: علی مشرف. ....
- ۸ « نگاهی به این دفتر » از : سارانیکور. ....
- ۱۲ « یاد آوری لازم » از : رحیمه توفی. ....
- ۱۳ « رحیمه توفی شاعر مبارز با ... » از: « سایت نبرد ».....
- ۱۴ شام فراق (دسمبر ۲۰۰۵). ....
- ۱۵ زمینِ شوره زار (جنوری ۲۰۰۶). ....
- ۱۶ گرداب حوادث ( جنوری ۲۰۰۶). ....
- ۱۷ نیک نام ( فیروزی ۲۰۰۶). ....
- ۱۸ فراق وطنم ( مارچ ۲۰۰۶). ....
- ۱۹ سرفراز ( اپریل ۲۰۰۶). ....
- ۲۰ ملالی جان (۱۴ می ۲۰۰۶). ....
- ۲۲ مادر ( ۲۰ جولای ۲۰۰۶). ....
- ۲۳ لعل شفق داغ ( سپتمبر ۲۰۰۶). ....
- ۲۵ گهنامه ( اکتوبر ۲۰۰۶). ....
- ۲۶ بهمن ( می ۲۰۰۷). ....
- ۲۷ آغاز بهار ( مارچ ۲۰۰۷). ....
- ۲۸ ننوشیم می ( مارچ ۲۰۰۷). ....
- ۲۹ بردار شعر ( مارچ ۲۰۰۷). ....

ای زن! ای مولود پیچیده در کفن  
پایت از زنجیر بردگی برکن  
تنت رها ساز از گود جمره و سنگ  
.....



سنگسار زن به خاطر داشتن موبایل

از انتشارات " اتحاد زنان آزادیخواه "

شعر دوری از میهن ،  
مکمل شعر مقاومت

دفتر شعر خانم مبارز «رحیمه توفی» را شوهر ایشان ، رفیق ارجمند آقای «توفی» ، برایم فرستاد تا اگر خطا و یا کمبودی در تایپ و یا پیشنهاد اصلاحی در زمینه ویراستاری، داشته باشم ؛ با ایشان در میان گذارم .  
با آنکه به صحت کار ایشان باورمند بوده ومی باشم ، این وظیفه را از جان و دل پذیرفته و با آن مشغول شدم .

مطالعه این دفتر ، به علاوه آن که بعد دیگری از شخصیت برازنده ، این زن مبارز ومقاوم افغان را به من شناساند ؛ وعمق درد فراق ودوری از میهن را در بین بانوان در مقایسه با آقایان بر ملا ساخت ؛ یک نکته دیگر نیز هوشدار دهنده یاد دهانی نمود ، که نباید به "شعرآوارگی" وغربت کم بها داده ونقش آنرا در احیای عرق ملی وعشق به میهن کمتر از "شعر مقاومت" به شمار آورد .

تا جایی که از لابه لای اوراق تاریخ این خطه باستانی بر می آید ، یکی از اولین سروده هائی که در آن درد دوری وهجران زادگاه ، به وضاحت کامل تبارز یافته ، قسمت های وسط بخش اول سرود های "ویدی" یعنی "ریگویدا" می باشد . در این سروده ها که از رودخانه های "کوبها" یعنی کابل ، "گوماتی" یعنی گومل ، "کرومو" یعنی کرم وبرخی از معاونین دیگر رودخانه سند ، ذکر به عمل آمده است، در جایی که از "کوبها وکرومو" نام برده می شود، می توان در پس هر کلمه ودر لابه لای هر جمله ای ، درد فراق از میهن دوست داشتنی آنها را مشاهده نمود.

فراقی که بیشتر از هر چیز دیگری، دلالت به اجباری بودن ترک میهن نموده عشق آتشین آنها را به سرزمین آبائی شان می رساند.

- گذشت عمر ( اپریل ۲۰۰۷) ..... ۳۰  
 هزاران نو نهال ( اگست ۲۰۰۷) ..... ۳۱  
 بال سپید آزادی ( نومبر ۲۰۰۷) ..... ۳۲  
 جشن نو روز ( مارچ ۲۰۰۸) ..... ۳۳  
 بهار ( مارچ ۲۰۰۸) ..... ۳۵  
 رهایی زن ( ۷ مارچ ۲۰۰۸) ..... ۳۶  
 ای زن! ( ۷ مارچ ۲۰۰۸) ..... ۳۷  
 دوبیتی ها (تاریخ دوبیتی ها قید نشده) ..... ۴۰



## نگاهی بر این دفتر

دفتر شعری را که پیش رو داریم، جلد دوم از مجموعه اشعار شاعر مبارز رحیمه توفی با عنوان "ای زن" می باشد. با خواندن این اشعار پی می بریم که رفیق رحیمه چگونه هنر و استعداد خود را در تشریح دردها و رنج ها، غم ها و شادی ها و پستی و بلندی های زندگی و مبارزات انسان های تحت ستم و دردمند به کار گرفته و از همین رو او نشان می دهد که در ردیف هنرمندانی قرار دارد که "با قلم تباهی درد را به چشم جهانیان پدیدار می کنند". شعرهای رفیق رحیمه از دل بر می خیزد و به همین دلیل است که با گرمی بر دل می نشیند.

بخشی از شعرهای رحیمه منعکس کننده سختی ها و نا بسامانی هائی است که زندگی به دور از دیار مادری در غربت براو که قلبش برای مردم در بندش می تپد، به جا گذاشته است. بی دلیل نیست که او با کلامی زیبا می گوید:

مادر نظر کن به گریبان پاره ام  
غربت نشین و بی کس و آواره ام  
سوختی پر صبرم، چه باشد چاره ام  
لرزید آسمان و زمین، از نعره ام

او در تشریح جنایات متجاوزین اشغالگر امپریالیست و حاکمین مرتجع بومی شان چنین می گوید:

از جنگ بر جهان، نفاق انداخته اند  
در بین خلق ها، افتراق انداخته اند  
ویرانی و نابودی و کشتار بشر  
در افغانستان و عراق انداخته اند

و این درست همان عنصریست که در تمام اشعار "رحیمه توفی"، خود را نمایانده، خواننده را یک لحظه نمی گذارد تا نام و خاطر وطن زخم خورده اش را از یاد ببرد. چنین است که "شعراوارگی" مکمل "شعرمقاومت" گردیده، بر ادبای و شعرای کشور است، که آنرا ارج گذاشته، به جمع آوری و تصنیف آن همت گمارند.

با حرکت از چنین مبنائی، من به شعر رزمنده زن میهن مان خانم «توفی» ارج گذاشته، مطالعه آنرا به دیگران نیز توصیه می دارم. باشد چنین دیدی ما را از هضم شدن در جهاز "سنگ هضم کن" استعمار بازداشته، اصالت انسانی و رسالت میهنی مان را از یاد نبریم.

با عرض حرمت

علی مشرف

رهائی زن از بند، کی بود عجز و خودکشی  
 رهی نجات ماست، ستیز و پیکار دانستیم  
 و در شعری دیگر چنین ادامه می گوید:

ز درماندگی دست زنی به خود سوزی  
 بهر چه کفن نابودی بر تنت دوزی  
 باش در تجسس راه نجات و پیروزی  
 مکن با زندگی خویش اینچنین بازی  
 اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی  
 که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

بدون شک آزادی زنان در گرو آزادی کل جامعه است و بدون آزادی زنان نیز هیچ جامعه ای نمی تواند جامعه ای آزاد باشد. من به عنوان یکی از فعالین اتحاد زنان آزادیخواه، این دفتر شعر رحمیه را در راستای رسیدن زنان به آزادی، تلاش با ارزشی دانسته و همه انسان های مبارز و آزادیخواه را به خواندن این مجموعه دعوت می کنم. اتحاد زنان آزادیخواه این افتخار را داشته که از بدو تشکیل خود همواره از حمایت بی دریغ رفیق رحیمه بهره مند بوده باشد.

با تاکید بر هر چه محکمتر شدن پیوند های مبارزاتی زنان ایران و افغانستان در نبرد برای نابودی استثمار و استعمار امیدوارم بتوانیم دست در دست هم در نهایت توان در جهت تشدید مبارزاتمان برای براندازی ریشه های ظلم و ستم گام بر داریم.

به پیش برای مبارزه ای بی امان برای پاره کردن تمامی زنجیرهایی که زندگی زنان را در تمامی عرصه های اجتماعی به نابودی کشانده است، بکوشیم به همانگونه رفتار کنیم که رحیمه می گوید:

با سعی و تلاش انجمنی ایجاد کنیم  
 یک جنبش مبارزاتی بنیاد کنیم

و در شعری دیگر می گوید:

نو باوگان وطن گشتند اسیر و دربند  
 بشنوید از کابل ویران، دوستان چند سخن  
 جوی شیر خشکیده، از غم زد لبش تبخال ها  
 بس که دید بر هر طرف قاتل و ظالم و رهزن  
 شوربازار گشته خاموش، نیست شوری مردمان  
 دارند شوریده سر، بر لب نمی آرند سخن

و مقاومت قهرمانانه خلقها ی افغانستان را برای نابودی سلطه استعمار چنین توصیف می کند:

افغانستان که دارد مردمان سلحشور  
 در نبرد استقلال بودند سهمیم هر مرد وزن  
 هموطن در راه میهن، غفلت در کار نیست  
 باشد شرط رهائی وطن، نبرد مرد و زن

اشعار رفیق رحیمه، پژواک بلند فریاد اعتراض میلیون ها زن و مرد در این جهان پر از ظلم است. انعکاس صدای میلیون ها زن در افغانستان است که در زیرپوشش تحمیلی بنیادگرایان مذهبی حامی منافع سرمایه داران، سالهاست که تابش خورشید را بر روی پوست خود احساس نکرده اند. انعکاس صدای میلیون ها انسانی است که سالهاست بمب باران های اشغالگران امپریالیست آنها را طعمه خود قرار داده است. انعکاس صدای هزاران زن ایرانی است که در شرایط جهنمی رژیم جمهوری اسلامی تاب تحمل "زندگی" مملو از سختی و درد و رنج خود را نیاورده و به نادرست راه خلاصی از شرایط جهنمی موجود را در خود سوزی و خود کشی می بینند. در این باره رفیق رحیمه چنین می سراید:

### یاد آوری لازم

چندی قبل دفتر چهارم سروده هایم ( « امید به آزادی » ) را به سایت رزمنده " نبرد " فرستادم . رزمندگان شجاع و ادامه کار "نبرد" از ارسال آن در سایت شان استقبال نمودند و مطلبی را به دست نشر سپردند که در صفحه بعدی ملاحظه می نمائید . از آنجائی که سروده های ( دفتر پنجم ) تا کنون در پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان " منتشر نشده ، تا در متن آن اثر از خواهران و برادران مبارزم ابراز امتنان می نمودم ؛ اینک به خاطر لطف و حسن نظر آن عزیزان از سروده هایم ؛ امتنان فراوان و سپاس بی پایان تقدیم شان باد .

رحیمه توفی

( ۲۴ جنوری ۲۰۱۴ )

با خیزش و نبرد ، خویش را آزاد کنیم  
پیهم و مکرر این سخن فریاد کنیم  
- راه نجات زن بود جنگ و ستیز و نبرد -  
که بعد آن ، دگر تو آن زن پارینه نیستی  
با اختیارت بنشیننی و با اراده ات بر خیزی

سارا نیکو :

یک تن ازفعالین

( اتحاد زنان آزادیخواه ) آوریل ۲۰۰۸

## رحیمه توفی، شاعر مبارز با سروده های عشق و آزادی

## سایت نبرد

پنجشنبه، ۲۶ جدی ۱۳۹۲

رحیمه توفی، زن مبارزی زمانه ماست. او را برای مقاومت و پایداری و استواری اش می شناسیم. زن مبارزی که جوانی اش را با گل های سرخ مبارزه آرایش کرد و هنوز هم با دست های پیرانه ولی استوارش، گل های آزادی را آب می دهد. او در دوران شرم آور و زشت ما، دوران سیاه و خفقان، چون فروغ می درخشد و می سراید.

در دورانی که مرداب ها به سرعت، روشنفکران ما را تا فرق می بلعد و زنان روشنفکر به ملعبه های اینجوها و دفاتر و سفارت های اشغالگران تبدیل شده اند، رحیمه می سراید و واژه ها را چون نگین سرخ صیقل می دهد.

رحیمه توفی، زنی است با شعر زمینی که واژه هایش را از توفان های اعتراض و خشم و خیزش توده ها گلچین می کند. او چیزی بنام واژه های حرامزده نمی شناسد، واژه هایی که از حلق عاجزه های شعر بیرون می ریزد و تا دربار جلادان می رقصد. رحیمه، مصراع ها را با رنگ خون زینت می دهد، خونی که از آن شمیم عشق به آزادی بالا است. او، نجاست قافیه ها را به عاجزه ها واگذار کرده، و ردیف ردیف شعرش را با عطر بهار به نسیم سحرگان می سپارد.

« امید به آزادی»، چهارمین مجموعه شعری رحیمه توفی است. سایت نبرد، افتخار دارد که این مجموعه زیبا را در دسترس خوانندگان قرار می دهد. این مجموعه، نمونه واقعی شعر مقاومت ماست. رحیمه عزیز، قلمت برنده باد!

## شام فراق (دسمبر ۲۰۰۵)

چو شبنم ز روی گل چیدم  
 مروارید نیزه های مژگانش  
 خورشید روی او  
 هنگام وداع ؛  
 سرخی دواند بر رخ زردم .  
 از دور دیدمش ، چو خورشید در نشست  
 پنهان کرد چهره  
 و زود از نظر برفت  
 تندیس خیال اش  
 هر لحظه در خاطر م  
 شد ماندگارِ خلوت تنهائیم  
 در بستر خنک زده شام فراق  
 مژگان روی هم نهادم تا سحر  
 سودایش چو عنکبوت  
 بر تنم تنید  
 سپیده دمید  
 ؛ مگر چشمم به خواب نرفت  
 منتظرم و امید وار...

\* \* \* \* \*

گرداب حوادث (جنوری ۲۰۰۶)

زبس شراره گرفت دل در میان قفس  
زحرارتش خشکید اشک به چشمانم

میان مجمر غم سوختم بی شعله و دود  
زبانہ ہا کشید آتش اش در پنہانم

بود بند بند وجودم تشنه ای فریاد  
زدم بخیه به لب از شمار دندانم

فریب و غین و ربا نہفتہ کی ماند  
چہ راز ہای پس پردہ بود، حیرانم

ہمہ وقت ہرزگی و شبگردی و پای کوبی  
چطور بیان کنم سوز و درد پنہانم

کجا خوابیدہ ندانم بخت و اقبالم  
زخواب و غفلت اش عمریست سرگردانم

ازہدیہ ای راستی خار ناسپاسی گیرم  
دست بی نمک شوریدہ بختم، می دانم

\* \* \* \* \*

عواطف و احساسات پسر را در رابطه به  
فسخ نامزدی وی در این پارچه گنجانیدم

زمین شوره زار (جنوری ۲۰۰۶)

عشقش آتش به جانم زد خاموشی گرفت  
یادش سوختاند جسمم تا فراموشی گرفت

نونہال مہرش بر دل درخت سرو گشت  
ریشہ زد ساقہ دواند خونش سر جوشی گرفت

عشق و مہر اولش در خاطر م شد ماندگار  
برسرم خورد سنگ یأس جایش بیہوشی گرفت

سرمہ سنگی بود من آنرا گہر پنداشتم  
صیقل اش رفت رویش گردِ خاموشی گرفت

پنداشتم کہ او پاک است مانند عقیق  
ہرزہ بود بازاری شد با غیر ہم آغوشی گرفت

بناء کردم خانہ ای، در زمین شوره زار  
چون بنیادش خام بود از ہم فرو پاشی گرفت

\* \* \* \* \*



## فراق وطنم ( مارچ ۲۰۰۶ )

منمیلین شد نگر بستر سبز چمنم  
 دیدنی شد به باغ سرو و گل و یاسمنم  
 غنچه ها می فندند به رخ زیبای بهار  
 سرکشید لاله ای سرخ به دشت و کوه و دمنم  
 زفیض اشک ابر، پرنیان گشت زمین  
 گشته پرپوش و فروشن باغ و راغ و چمنم  
 بلبلان نغمه سرآیند پروانه ها رقصند  
 سفن پردازم و خاموش نگرده ستدم  
 صبدم همصدا هستم با مرغ چمن  
 او ز شوق گل نالد من ز فراق وطنم  
 چون شمع بهر وطن می سوزم شب و روز  
 اشک حسرت ریزم آب نمایم تنم  
 سازم از خون دلم، رنگین گل های چمن  
 کیرید از برگ گل و سبزه میهن، کفتم

\* \* \* \* \*

عمریست گیر کرده ام در گرداب حوادث  
 زگرداب اش نهراسم چون دیده طوفانم

## نیک نام ... (فبروری ۲۰۰۶)

برجهان بنگر جز رنج و الم چیزی که نیست  
 بر رخ غمها جز لبخند زدن چیزی که نیست  
 از وقوع حادثات پر خون گشته سینه ها  
 دمبدم خوردن جز خون جگر چیزی که نیست  
 هر جسمی گر بینی سوخته در شعله ای  
 آب گردد جسم ها مانند شمع چیزی که نیست  
 از دل غمگین خویش ابر می بارد نگرگ  
 میوه و شاخه درختان ریزد چیزی که نیست  
 رعد و برق در آسمان می غرند از روی خشم  
 جز رمیدن از چراگاه آهوان چیزی که نیست  
 هیتلر و چنگیز و آتیلا ستم ها کردند  
 قتل و ویرانی سوختند شهر ها چیزی که نیست  
 ظلم و استبداد در دنیا نباشد پایدار  
 در جهان گردند آخر روسیاه چیزی که نیست  
 اندر این دنیا نماند جز نام نیک و بد  
 یک روز نیک نام زیستن به از هزار چیزی که نیست

\* \* \* \* \*

به: ملالی جان جويا (زن دلير)

ملالی جان! (۱۴ می ۲۰۰۶) [۱]

ای تک سرو قد بر افراشته وادی های تفتیده لب ،  
ای طنین رعد برخاسته از عمق خموشی های وحشتزا ،  
ای فوران هزاران هزار فریادی در گلو مانده ،  
کز تبار ملالی و مینائی.

همه دانند

که تو ، جويائی .

که می جوئی ، نگین صبح سپید را  
در تیرگی " دخمه " ای که جز گرگان را نباشد راه ، بدانجا  
گرگانی خون لیس چکمه های " دزدان دریائی " .

\* \* \*

ملالی جان!

که جان من ، جان ما ، جان همگان ، توئی

هوشدار!

نبردی که در پیشرو داری

نبردی نیست ، ( تنها ) با گرگان دهن خونین

که نشسته اند با کبر و کین

\_ در " دخمه " " نظم " سازان غارتگر \_

از برای گپ وگفت و شور و شر

سرفراز (۶ اپریل ۲۰۰۶)

آنان که سرفراز به پای دار رفته اند  
با عزم آهنین به پیکار رفته اند  
گلگون کردند چهره از خون داغ خویش  
بهر سیه روئی دشمن غدار رفته اند  
مارا نباشد قطع امید در این چمن  
زین مرغزار غنچه ها بسیار رفته اند  
روید به جای هر گل هزاران گلی دگر  
آنان بدین باور، امید وار رفته اند  
برسر نداشتند هوای آب و دانه ای  
در دام صیاد به طلب یار رفته اند  
آنان نشدند قفس پرورده ئی صیاد  
بهر ویرانی کاخ ستمگار رفته اند  
بارفتن خویش داغ نهادند به قلب ها  
بارزم آتشین و شرر بار رفته اند  
هر گز نگشتند پرپر از باد خزان  
در خاطره ها زنده و پر بار رفته اند

\* \* \* \* \*

در رثای زنده یاد منیژه عدالت مادر  
رفیق گرانقدر سهیلا جان دهماسی

-----  
مادر (۲۰ جولای ۲۰۰۶)

مادر قهری از من ، یا چشمت است به خواب  
مادر ترا قسم به خودم ، زود بده جواب  
بازکن چشم خود ، که دلم کرده ای کباب  
بینم ترا به خواب ابد ، می کشم عذاب  
مادر بر گلیم عزا می نشانیم

\*\*\*

مادر نظر کن به گریبان پاره ام  
غربت نشین و بی کس و آواره ام  
سوختی پر صبرم، چه باشد چاره ام  
لرزید آسمان و زمین، از نعره ام  
این نیست پاس زحمت و جانفشانیم

\*\*\*

مادر بی ستاره نکن آسمان من  
نابود نساز به باد یأس، آشیان من  
مادر مکن رخت عزا را به جان من  
بر دوش کشیدن بارغمت نیست توان من  
مادر نساز خم، نهال جوانیم

\*\*\*

که اهداء کنند سرزمین بلند قامت مانرا  
در ازاء تجدید حیات حقیر و کوچک شان  
و حفظ کیسه های پر از خونی که اندوخته اند

\* \* \*

ملالی جان!

در این عصر غارت و تسخیر

که واماندگان شکسته قلم

به تقدیس نشسته اند ، تسخیر و زنجیر را

و تو ، ای کمانگیر سر زمین "سند باد" و "سیس" و "حیان" (۱)

چه با ابهت و شجاعی

که بگرفته ئی ، آتشین تیری از آتشکده "برزین" (۲)

هوشدار! که آماج تیر نخستین ،

نه گرگان باشد،

که آمده گان از آنسوی أعصارند.

بر چنبر "نظم نوین" بنگر

که چسان ، کشورت را گرفته در چنگ .

ملالی جان ، ملالی جان ، ملالی جان

روشنگر راه توباد ،

فانوس قلب هایمان!

\* \* \* \* \*

خورشید تاج زرین گذارد بر فرق صبح  
در تیرگی شب، دگر کی نظر کنم

عمریست می تپد دل در میان سینه ام  
از آه سرد و تیر دعایش حذر کنم

بگذارم بال گشاید به سوی آسمان  
تا کی دل را پریشان و شوریده سر کنم

لعل شفق داغ که بود زایشگر روز  
به این امید، ظلمت شب را سحر کنم

\* \* \* \* \*

من بعد از این سر به صحرا می زنم  
فریاد و فغان از جور دنیا می زنم  
آتش گرفته قامتم از نبودنت  
این آتشین تنم به دریا می زنم  
مادر چرا به کوره غم می نشانیم

\*\*\*

از سوز دلم آسمان را شعله ور کنم  
از درد جانکاهم عالم را خبر کنم  
در خانه تاریک ات باری گذر کنم  
بر جای خالی ات نتوانم نظر کنم  
مادر چرا به سوی بیابان کشانیم

\* \* \* \* \*

لعل شفق داغ ... (سپتامبر ۲۰۰۶)

گفتم غم دنیا را از سر بدر کنم  
بیچاره دل را تا کی خون جگر کنم

بگذشت عمر مگر با صد درد و رنج  
آخر شکسته دل زد دنیا سفر کنم

جوئیدم؛ مگر راه سعادت نیافتم  
روزی نشد که از جوارش گذر کنم

## رفیق بهمن

(می ۲۰۰۷) - [ ۲ ]

تاریخ وطن زاد چنین مردی مبارز  
 بود شخصیت او میان همه بارز  
 مغرور و تنومند ، ستیزنده رزمجو  
 فرزانه و عاقل ، متین و سخنگو  
 پیکار گری همتا رزمنده تهمتن  
 در نبرد میهن طوفان آفرید بهمن  
 با ابهت و بی باک رزمنده ئی شجاع  
 با عزم آهنین نمود از وطن دفاع  
 لیکن غلامان روسی حيله گر  
 او را ندادند مجال نبردی دگر  
 در قید و بند روس فگندند دلاوران  
 ز دلیران انتقام بگرفتند ، بزدلان  
 بگذشتند سرفراز ز آزمونگاه زمان  
 گشتند جاویدان لقب یافتند قهرمان  
 دریا گریستیم هنوز چشم ما تر است  
 هر روز تپش قلب و درد ما فزونتر است  
 خون جانباختگان شد دامنگیر قاتلان  
 منفور تاریخ گشتند و مفتضح در جهان

\* \* \* \* \*

## گهنامه .... (اکتوبر ۲۰۰۶)

خبر رسید زیاران فرزانه ئی من  
 پی پیکارند در کشور ویرانه ئی من  
 فتادست وطنم به چنگ ضحاک زمان (\*) - ضحاک زمان : بوش .  
 دلم زغصه فرو ریخت بهر خانه ئی من  
 بروی سبزه و گل اشک غم باریده سحر  
 آمیخت با شبنم صبح گریه شبانه ئی من  
 دارد فریاد و فغان هر لحظه مرغ دلم  
 به یاد سوخته درخت برباد آشیانه ئی من  
 چرا سحر امروز بغض در گلو دارد  
 مگر شنیده شب قصه و فسانه ئی من  
 ز آه مادران ، ددمنشان نخواهند رست  
 به پاکی خون شهیدان جاودانه ئی من  
 نیستم همگام شما در نبرد با دشمن  
 بیانگر خیزش مردم است خامه ئی من  
 زفیض پیکار شما جا نباختگان دلیر  
 اگر سخنم شود بیان گهنامه ئی من

\* \* \* \* \*

-----

## ننوشیم می گلگون .. (مارچ ۲۰۰۷) - [۳]

بهار شاد می رسد ، آغوش میهن کجاست  
شگوفه های ارغوان ، لاله های دمن کجاست

در سرزمین مستان ، خموشانه زیستن  
برکنیم ریشه ای جنون ، جوانه رستن کجاست

در آسمان قیرگون ، چشمک نزد ستاره ای  
آن ماه نقره فام کو، آسمان وطن کجاست

درین دیار غربت ، عشرت نباشد پسند  
شیشه هاست پُر ز باده ؛ مگر آن انجمن کجاست

بسان قو ، آرام نمیریم در گوشه ای ساحل  
رزمجوی میدان ایم ، بیمی ز مردن کجاست

تسکین درد و رنج ما ، نباشد " آبجو" هرگز  
علاج درد ما بُود ، جرعه آب وطن کجاست

نشسته ایم به فایقی ، طوفان می رسد ز دور  
لنگر و باد بان کو ، سکاندار کهن کجاست

-----

## آغاز بهار ... (مارچ ۲۰۰۷)

آمد بهار ، چمن رنگی دگر گرفته است  
این چلچله ها عشق گل از سر گرفته است

پروانه زنده شد زبوی گل در چمن  
دشت و دمن رونقی دیگر گرفته است

هر صبحدم به گوش ، رسد نغمه ای هزار  
باغ و چمن، بوی معطر گرفته است

شمیم گل ز هر طرف ، آید به مشام  
بلبل غنچه غنچه گل، در بر گرفته است

پروانه بال زنان ، نشیند بر روی گل  
زنبور ز گل، بوسه ای شکر گرفته است

عطر و گل و نشاط بهار، خرمی هزار  
اشجار زگل، تاجی بر سر گرفته است

هنگام عشرت است، گل و سبزه در چمن  
ساقی به دست ، باده و ساغر گرفته است

آغاز بهار بر دلم اندیشه وطن  
در آتش اشغال ، وطنم در گرفته است

\*\*\*

-----

گذشت عمر .... ( اپریل ۲۰۰۷ )

عشق پر شور بر سر بلهوس نیست  
 صید اسیر آرام در قفس نیست  
 آهم پُر سوز تر از ناله ای نی  
 که فارغ از تشویش یک نفس نیست  
 چه سوزیست بر تنم از درد غربت  
 زین سوز و گداز آگاه کس نیست  
 شده ذوب جسمم در کوره غم  
 سرا پا سوختم سوختن بس نیست  
 ز درد کی آه کشم از سینه بیرون  
 کسی راگوش به فریاد کس نیست  
 گشودم بال و پر همچون عُقابی  
 برای بال من پرواز بس نیست  
 بپیمودم رهی پر رنج تبعید  
 در غربت هیچکس دستگیر کس نیست  
 نمودم عزم رزم از بهر میهن  
 گذشتِ عمرم هر گز عبث نیست

\* \* \* \* \*

- نئیم مأیوس و غمین ، در ردیف آوارگان  
 آزادیست آهگ ما ، صدای " تنن تنن " کجاست (۱)  
 ننوشیم می گلگون ، ز لب جامی بلورین  
 نبردیست پیشروی ، مینا و بهمن کجاست (۲)

\* \* \* \* \*

-----

بردارِ شعر (مارچ ۲۰۰۷)

درهرکجا پنهان شوی ، زود پیدایت کنیم  
 خار مغیلان و ز قوم ، فرش در راحت کنیم  
 از باده نوشی مدام ، دور از ادب گشتی چنان  
 تنگ می در دست ما ، خالی به مینایت کنیم  
 تاپر شود از شراب ، از مستی کنی عالم خراب  
 در نزد پیر و برنا ، شهره و رسوایت کنیم  
 ز " فهم " ات گفتند سخن ، از جمله ات آید بوی گند  
 زان بی حرمتی به زن ، هر جا افشایت کنیم  
 غرق هستی در لجن ، برجای شعر گوئی چرند  
 شیشه آداب شکستی ، " تیمارستان " جایت کنیم  
 سر تا پای وطن ، گشته ست اسیر اجنبی  
 کابل و نگرهار چرا ؟ کنگاش در پندار هایت کنیم  
 آرمانی نداری جز نفاق ، اینست اندیشه ات  
 روزی برمسند قضا ، زنجیر در پایت کنیم  
 زن و دخت افغانستان ، خون ملالی در رگان  
 گر آئی به چنگ مان ، بردار شعر بالایت کنیم

\* \* \* \* \*

بال سپید آزادی ... (نومبر ۲۰۰۷)

بیا کلبه ای تارم شبی چراغان کن  
بیا باغ دلم را شگوفه باران کن  
بیا که شب به دامان سکوت خفته است  
سکوت بشکن و خرگاهش نورباران کن  
بیا که ظلمت شب تنیده بر تنم  
بدر پرده شب صبح را نمایان کن  
بیا که چیده شفق زچشمان شب الماس  
گذار به فرق سحر پیکرش درخشان کن  
بیا لاله ، تو دشت و دمن رنگین ساز  
گیاه هرزه دشت را شرمساران کن  
بیا که بر وطن در بند خود اندیشیم  
نظر بر فقر و غنای وطنداران کن  
بیا که بال سپید آزادی از شفق پیداست  
بیا با آب دیده مسیرش درخشان کن

\* \* \* \* \*

... هزاران نو نهال (اگست ۲۰۰۷)

ساقیا از چشم مستت روح فغن در جام مرا  
تا رسانی امشب در منزل جانان مرا  
غصه ها را دور گردان لحظه ای از خاطر  
شاد کن افسرده دل ، بخش لب خندان مرا  
زندگانی در تبعید همسان مرغیست در قفس  
بشکن درب قفس مشکل شود آسان مرا  
همچو چنگ سر در گریبانم نموده روزگار  
مثل برگهای خزان باد کرده سرگردان مرا  
شاخ و برگم ریخته است طوفان آوارگی  
ای طبیعت گر نمائی ریشه ها پنهان مرا  
تیشه نامردمان گنده ام نتوان شکست  
بین گرفته مادر چون طفل در دامان مرا  
سبز و خرم می شوم باز فردای دیگر  
زانکه خون زندگی جاریست در رگان مرا  
سر زند از ریشه ام فردا ، هزاران نو نهال  
آرزوی رزم باشد در صف یاران مرا

\* \* \* \* \*



جشن نو روز عجب میله باستانی ماست  
می سرخ در پیاله یخ به یخدانی ماست

سحرگاه در بوستان شمیم گلها بوئیم  
ازدل خویش همه گرد کدورت شوئیم  
در سر آغاز بهار راه سعادت جوئیم  
قصه از "ننه کم پیر" و "بابه نوروز" گوئیم

جشن نوروز عجب میله ای باستانی ماست  
شیرنی و نقل و نبات، گل به گلدانی ماست

\* \* \* \* \*

جشن نوروز (مارچ ۲۰۰۸)

جشن نو روز می رسد خانه تکانی داریم  
ما در بین سبد، تخم سبزه می کاریم  
تا جوانه زند و ریشه کند دانه گندم  
ما شب وروز را یکا یک بشماریم

جشن نوروز عجب میله باستانی ماست  
آئینه و نقل و شمع، گل به گلدانی ماست

عید نو روز است ما لباس هفت رنگ پوشیم  
در نگهداری فرهنگ نیاکان کوشیم  
در صحن حویلی دیگ سمنک جوشیم  
دور هم جمع شویم چون قوم و خویشیم

جشن نوروز عجب میله ای باستانی ماست  
رقص و پایکوبی و عشرت و شادمانی ماست

صبح نو روز ما میوه، هفت رنگ خوریم  
قلب ها صاف با شد به کسی حسرت نبریم  
خوان نو روزی خود به باغ و بوستان ببریم  
به گل و سبزه و باغ با چشم روشن نگریم

رهای زن (۷ مارچ ۲۰۰۸)

حجاب روی زن ، امریست ناهنجار دانستیم  
گویند عصمت اش باشد درحصار دانستیم

بسکه ز برقع و حجاب افسرده شدیم  
دل پرخون دانه انار دانستیم

هر کجا دیدیم زن ، زیر ضرب و ستم است  
زنی نباشد از آن رستگار دانستیم

تصویر سنگسار زن ، مدام است پیش نظر  
باریدند بر پیکرش سنگ، بی شمار دانستیم

باخشم و انتقام بنشستیم به کنکاش  
تا برکنیم بنیاد استثمار دانستیم

با سوزن شریعت بخیه زدند بر لب مان  
ز گهواره تا به خاک مزار دانستیم

رهای زن از بند ، کی بود عجز و خودکشی  
رهی نجات ماست، ستیز و پیکار دانستیم

\* \* \* \* \*

بهار... (مارچ ۲۰۰۸)

دل شاد شو ای دل که دگر باز بهار شد  
سرو و گل و بلبل به چمن نغمه هزار شد

سرچشمه ئی یخ بسته آن وادی و بیشه  
غلطان و خروشان به هر طرف و کنار شد

برقامت عریان درختان لرزان  
پیچیده حریر سبز ، پر نقش و نگار شد

آن باد خشمگین ، غضبناک و مخوف  
اکنون نوازشگر از لطف بهار شد

برف کوچ که از بیخ کشید ریشه اشجار  
شرمنده، عرق ریزان در نزد بهار شد

آن برف کهن که شکست سقف غریبان  
بر عمق زمین رفت تبدیل به بخارش

شب باده که لرزاند تن بی برگ درختان  
خورشید طلوع کرد نگران شبِ تار شد.

\* \* \* \* \*

در پشت حمل می کرد پشتاره جفا  
در بتن می پروانید قهرمان ها  
احمد زاده و فیض احمد و مجید و بهمن ها  
یا دهقانی ها و ملالی ها و مینا ها (\*)

اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی  
که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

\*\*

ز درماندگی دست زنی به خود سوزی  
بهر چه کفن نابودی بر تنت دوزی  
باش در تجسس راه نجات و پیروزی  
مکن با زندگی خویش اینچنین بازی

اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی  
که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

\*\*

به : زنان در بند افغانستان و ایران

ای زن! (۷ مارچ ۲۰۰۸) - [۴]

ای زن! ای مولود پیچیده در کفن  
پایت از زنجیر بردگی برکن  
تنت رها ساز از گود جمره و سنگ  
برخیز از تابوت تاریک و تنگ

اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی  
که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

\*\*

بنگر به زنان که بر فضا پا گذاشتند  
چون اختران، شب هنگام ستاره کاشتند  
همچون خورشید درخشان زیستند  
در توانمندی کمتر ز مردان نیستند

اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی  
که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

\*\*

دو بیتتی ها (۲۲)

شب ها در آسمان، ستاره می جویم  
تا راز دل خویش، به او گویم  
تا خالی شود گوشه ای دل، از غم ها  
با قطرات اشکش غم دل شویم

\*\*\*

دور است وطنم بسیار دور است و طنم  
بر داغ فراق اش سوزد جان و تنم  
روز و شب به آزادی وطن اندیشم  
نی در غم گور و، نی به فکر کفتم

\*\*\*

در ظلمت شب به سپیده دم اندیشم  
راهیست به سوی افق درپیشم  
خطی می کشم به سوی آن با مژگان  
بار غم وطن، بُود بر دوشم

\*\*\*

خود کشی نیست راه نجات و پیروزی  
این نباشد شگردی که با آن نازی  
آهنگ مرگ با انگشتان خویش نوازی  
تا کی با اینهمه نا هنجاری ها سازی

اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی  
که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

\*\*

با سعی و تلاش انجمنی ایجاد کنیم  
یک جنبش مبارزاتی بنیاد کنیم  
با خیزش و نبرد، خویش را آزاد کنیم  
پیهم و مکرر این سخن فریاد کنیم  
- راه نجات زن بود جنگ و ستیز و نبرد -

که بعد آن، دگر تو آن زن پارینه نیستی  
با اختیارت بنشیننی و با اراده ات بر خیزی



وطن آب و هوای پاکت بنازم  
به قندهار انار و ناکت بنازم  
شیرین ترازعسل توت پنجشیر  
در شمالی انگور تاکت بنازم

\*\*\*

وطن خرم و شادانت ببینم  
ز آزادی چراغانت ببینم  
گردد گور تجاوزگران زمینت  
جمع و جوش باز به پغمانت ببینم

\*\*\*

وطن دارم همیشه آرزویت  
رسد روزی که برگردم به سویت  
تمام گل و گلشن های دنیا  
برابر کی کنم با دشت و کویت

\*\*\*

وطن بر دامت شاد کام بودیم  
ز تشویش و غم ها آرام بودیم  
ز ویرانی ات شد ویران دل ما  
به شرق و غرب ما با نام بودیم

\*\*\*

کوچیدیم و کوله بار فگندیم به پشت  
کلید در خانه گرفتیم به مشت  
از ظلم رها میهن و منزل کردیم  
کوبیدیم درب اجنبیان با انگشت

\*\*\*

فریادت وطن ز دور رسید بر گوشم  
گیرم تن شکسته ات بر دوشم  
آسایش در زندگی حرامم باد  
یک جرعه آب ، بی یاد توگر نوشم

\*\*\*

میهن شب و روز به ویرانی ات اندیشم  
غربت زده و دور ز ملک خویشم  
گیر ماندی به چنگال گرگان زمان  
سودا زده و حیران و دل ریشم

\*\*\*

بینید ناکسان ، کشورم ویران کردند  
در آتش غم ، قلبم بریان کردند  
خادی های پلید و اخوان رهنز  
تجاوز به زنان و دختران کردند

\*\*\*

وطن اشغال و استبداد دیده  
فرزندانش به خاک و خون تپیده  
بنازم قهرمان پهلوان میهن  
نساخته مغلوب دشمن، نیارمیده

\*\*\*

صدافسوس که آموتم شده ویرانه  
جفدان و خفاشان کرده در آن لانه  
هستم به امیدی که باز بینم  
عقاب و شاهین و باز در آشیانه

\*\*\*

دور است وطنم بسیار دور است و طنم  
بر داغ فراق اش سوزد جان و تنم  
روز و شب به آزادی وطن اندیشم  
نی در غم گور و ، نی به فکر کفنم

\*\*\*

گویند که راه پرخم و پیچ تاریک است  
راه عبور پُر شکن و باریک است  
به پیش بروید دوستان غفلت نکنید  
بینید سپیده را سحر نزدیک است

☆☆☆☆

وطنداران چه حال آمد سر ما  
دزدان بردند کنج و گوهر ما  
بگیرید بند دست خاینان را  
که تقسیم می کنند سیم وزر ما

\*\*\*

کنم ناله در این ماتمسرائی  
رسد تا ناله ام در گوش هائی  
شنوا کی بُود گوشی در این ملک  
بگیرد دست خیر از بینوائی

\*\*\*

امروز همه خلق دیده بینا دارند  
رسوائی واپسین را تماشا دارند  
خفاشان جمع اند در ویرانه های شهر  
بر مسند قدرت جنگ و غوغا دارند

\*\*\*

همان روزی که بستم رخت سفر را  
نداشتم سراغ راهی دگر را  
به ناچاری رها کردم وطن را  
بریختم اشک و خوردم خون جگر را

\*\*\*

گوی اوزان عروضی نبوده؛ بلکه جابجائی آن، همان هجا هائست که در پایان برخی از راگ های موسیقی کلاسیک گردان می شود؛ مثلاً یکی از علمای موسیقی شرق زنده یاد استاد سرآهنگ بعد از سرآیدن رباعی امیر خسرو { آنروز که روح پاک آدم به بدن --- گفتند در نمی شد از ترس به تن --- خواندند ملایک به لحن داوود --- در تن در تن در در تن در تن در تن } ترانه آنرا که از ساخته های خود شاعر و موسیقیدان، یعنی امیر خسرو می باشد \_ می سراید. مسلماً آلات موسیقی به خصوص تار باب؛ مثل سه تار، رباب و سرود و... هم همین آواز ها را با سراینده یکجا منعکس مینمایند.

تار باب هر یک به تنهائی نیز قادرند ( بدون سراینده ) این الفاظ ( تننه تن ، تنن تنن ) را با مضراب ( زخمه ) نوازنده انعکاس بدهند.

ناگفته نباید گذشت که ترانه یکی از ابصار شعری است که عروضیان این بحر را از مزاحفات بحر هزج دانسته و اصل آن را به صورت ذیل آورده اند:

مفعول { تن تن ت } مفاعیلن { ت تن ت تن } مفاعیلن { تن تن تن تن }  
 { فع } { تن } این بحر اختصاصاتی دارد که در هیچ یک از بحور دیگر نمی توان یافت ( مراجعه شود به ص ۲۱۴ همان کتاب )

به احتمال زیاد، (چنین می پندارم ) که " ترانه " یکی از راگ های موسیقی کلاسیک نیز میباشد. در صورت اشتباه پوزش خواسته ، تمنا می نمایم موسیقی دانان عزیز و گرانقدر کشورم مرا تصحیح نموده بر امتنانم بیفزایند.

[۲] بهمن شخصیت برجسته جنبش انقلابی کشور که در زندان پلچرخ در زیر شکنجه های نهایت وحشیانه جلاخان شرفباخته خادی ؛ حماسه های بی مثال آفرید و به جاودانگی پیوست .

### توضیحات

[ ۱ ] "ملالی جان" ■ (۱): "سندباد" و "سیس" (استاد سیس سیستانی) و "حیان" از جمله رهبران جنبش های ملی افغانستان بر ضد سلطه اعراب بودند .

■ (۲): "برزین" از جمله "هفت آتشکده" بلخ باستان بود .

[۲] "نوشیم می گلگون" ■ (۱) "تنن تنن": در رابطه با آوردن این دو لفظ در سروده بایست مختصراً تذکار داد که دانشمند گرانمایه داکتر پرویز ناتل خانلری ، که عقیده دارد «... افاعیل عروضی برای شعر فارسی نادرست است» ، در کتابش ("وزن شعر فارسی" صفحه ۱۴۷ و ۴۸ و ۱۵۸) زیر عنوان «نامهای هجاها» نوشته:- «... در علم ایقاع نیز چنین الفظی قرار داده اند...»، "مثالهای علم ایقاع برحسب ارکان عروضی وضع شده است" به ادامه ایشان لفظ "تنن" سبب خفیف و "تنن" سبب ثقیل و "تنن" و "تنا" را مثال وتد مقرون قرار داده اند...» [ در "فرهنگ سبا" لغت وتد بر فتح واو که جمع آن اوتاد بوده، معنی آن علاوه برمیخ چوبی و فلزی به اصطلاح علم عروض عبارت از کلمه سه حرفی است که دو طرف آن متحرک و یک طرف آن ساکن مثال شجر، چمن و... آنرا وتد مجموع و وتد مقرون نیز میگویند. واژه ایقاع نیز در فرهنگ مذکور به معنی "هم آهنگ ساختن آوازهها" هم آمده است. ]

داکتر خانلری اوزان جدیدی برای شعر فارسی ساخته مثل: برای فَع = ( ت ت ) ؛ لاتن = ( تن تن ) ؛ فَعْلن = ( ت ت تن ) ؛ "نوا" که عربی آن فَعْل ( ت تن ) و یا برای "خوش آوا" که عربی آن فَعولن ( ت تن تن ) و... ساخته است .

فروتنا به بایست به عرض رساند که غرض از درج این یادداشت یاد آوری این نکته میباشد که الفاظ ( "تنن تنن" ) در شعر فوق باز

(\*)- زنده یاد سید بشیر بهمن اسطوره مبارزه و مقاومت یک تن از بنیان گزاران « سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی » - (ساوو) . [ یاد این کمونیست نستوه گرامی باد ! ]

(\*)- اشرف دهقانی نماد مبارزه و مقاومت ایران [ عمر این کمونیست نامور دراز باد ! ] .

(\*)- زنده یاد ملالی یک تن از زنان نامور جنگ آزادیبخش مردم افغانستان علیه استعمار انگلیس.

(\*)- زنده یاد مینا ، بنیان گزار «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» - «راوا» - یاد این زن دلیر و بی همتا ؛ اسطوره مبارزه و مقاومت گرامی باد ! .

☆☆☆☆☆☆☆☆

مراجعه شود به سایت های ( " به اشعار دشنه گون خوش آمدید" ) ؛ همچنان پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان » دفتر شعر عبور لحظه ها، ( زیر نویس سروده مذکور .

[۳] « ننوشیم می گلگون » : شخصی به نام « ... » در سروده اش (از نوشیدن بیر و دیدن بخشی های از ایران یاد آوری نموده بود که نا امیدی شاعر را در ذهن خواننده تداعی می نمود - در نشریه شهروند چاپ تورنتو نشر شد . رحیمه توفی پنداشت شاعر ایرانی است ، چگونگی نگرش وی را در شرایط اختناق و کشتار های جمهوری اسلامی ایران مایوس کننده یافت. طی نوشته ای ( نخست "برادر محترم" خطابش نمود ) و محترمانه شعرش را به نقد کشید . نقد و پارچه « ننوشیم می گلگون » را به سایت " افغان جرمن " ارسال نمود . گوینده شعریأس آفرین واکنش ناهنجار و توهین آمیزی در برابر رحیمه توفی نشان داده آنرا در متن شعر توهین آمیزش گنجانیده به سایت افغان - جرمن ارسال نمود. سروده « بردار شعر » جواب رحیمه به آن هموطن گستاخ که اشتباهاً ایرانی پنداشته شده بود ؛ در سایت افغان - جرمن بازتاب یافت .

[۴] " ای زن ! " به خاطر صدمین سالگرد روز هشتم مارچ ۲۰۰۸ (روز زن) به ساعت ۷ شام محفلی پرشکوهی از جانب (اتحاد زنان آزادیخواه) در تالار مجلل کتابخانه "نارت یارک" در تورنتو- برگزار شد . این سروده توسط گوینده آن (رحیمه توفی) در آن محفل خوانده شد .

(\*)- زنده یاد احمد زاده یک تن از بنیان گزاران « چریکهای فدائی خلق ایران » بود .

(\*)- زنده یاد فیض احمد اسطوره مبارزه و مقاومت بنیان گزار « سازمان رهائی افغانستان» [ یاد این کمونیست سترگ گرامی باد ! ]

(\*)- زنده یاد مجید اسطوره مبارزه و مقاومت یک تن از بنیانگزاران « سازمان آزادیبخش مردم افغانستان » - «ساما» [ یاد این کمونیست نستوه گرامی باد ! ]